



دیدن نقاشی شکوفه‌های بادام و نگوک روی جلد کتاب و تلاقی آن با اسم خاص کتاب، فارغ از اینکه نویسنده را بشناسی یا نه، قلمش را قبلاً خوانده باشی یا نه به خواننده این پیام را می‌رساند که قرار است با روایتی هوشمندانه به زعم فرم، حکایت، پیرنگ و تطابق المان‌های داستانی با هم مواجه بشوی. بهتر است اول از همه بگویم، نوشتن از کتابی که مرگ و زندگی را در آن واحد با خود دارد و برای هیچکدام برتری و تمایزی از دیگری قائل نمی‌شود، کار خوشایندی است.

مسواوت میان این دو امر مهم و خطیر زندگی، شاید شالوده و زیربنای اصلی داستان‌های کتاب «حتای زندگی» نوشته بهار رضایی گلج است که توسط نشر نیلوفر به چاپ رسیده. حثای زندگی مجموعه داستانی است مشتمل بر ۱۳ داستان کوتاه. داستان‌هایی که بعد از خواندنشان این مهم به خواننده نشان داده می‌شود که زن‌ها در این داستان‌ها اگر دغدغه اول نویسنده نباشند، حتماً یکی مهم‌ترین اندیشه‌هایش در این روایت‌ها هستند. امیدواری به زندگی، المان پررنگی است که حتی در داستان‌های تیره و در شرایط تاریک هم در خط به خط روایت‌ها خواننده را همراهی می‌کند. این امیدواری از همان جنسی بود که می‌شود آن را در تقابل با نقاط منفی کاراکترها قرار داد و اذعان می‌تواند که هر دو وجه بعدی خوب و بد، در عین واحد حضور داشته باشد. آدم‌های خاکستری معمولاً زندگی ملموس‌تر و قابل پذیرشی دارند و خواننده در بسیاری از موقعیت‌ها می‌تواند با آن‌ها همذات‌پنداری داشته باشد. ... فکری که کردم چه جایگاهی که دنیا برای ما آدم‌ها دیده. خیال‌بازی با سایه آن دختر، لیلارا دوست داشتم. اینکه ببایم و یک لنگه یا منتظر بمانم که دختره از در کدام خانه می‌زند بیرون، ته دلم غنچ می‌رفت از این ترس و امید. از این بازی -بازی دادن خودم، خوشام آمده بودم...»

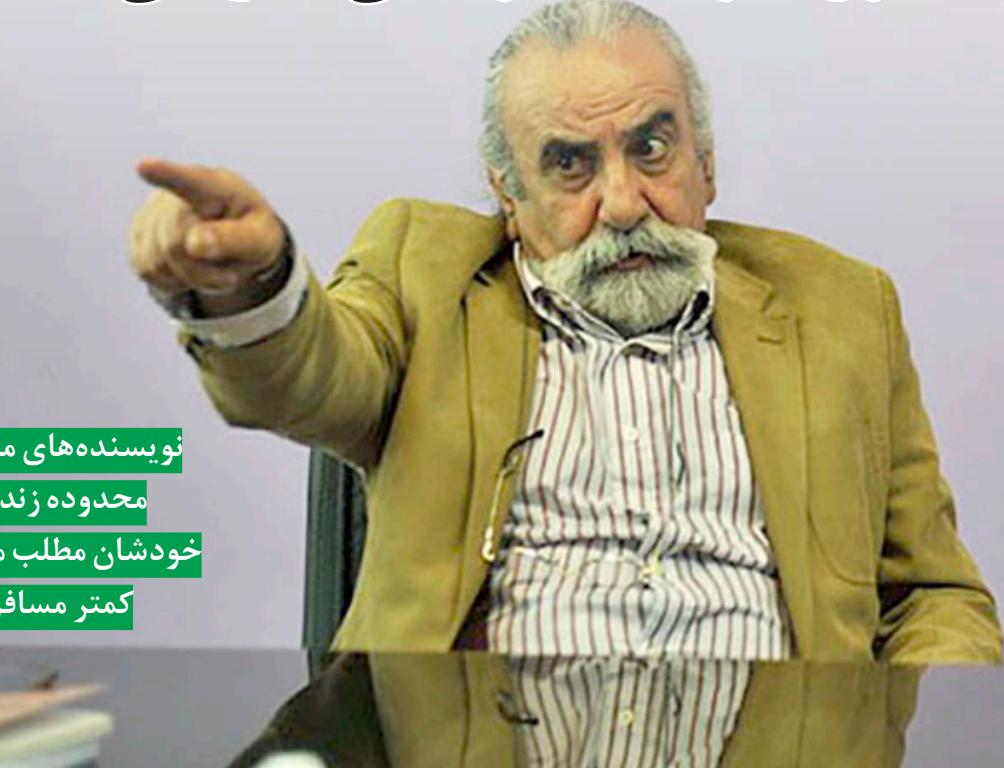
در روایت‌های کتاب حثای زندگی، عشق معنایی دوگانه دارد. حضورش پررنگ است و گاه یک عنصر بازدارنده، گاهی وسیله‌ای برای ترحم و دلسوزی و گاهی هم دلیلی برای انتقام‌های شخصی آدم‌های این داستان‌ها از هم می‌شود. اما آنچه از همه بیشتر قابل لمس است، معنا داشتن خانواده و هسته اصلی آن برای نویسنده و مهم بودن جایگاه آن برای آدم‌های این داستان است. خانواده به عنوان درختی ریشه‌دار در داستان‌ها، دستخوش هیجانات و درگونی‌های زیادی می‌شود و به طبع آن انسان‌ها را در راهبردشان به سمت تصمیم‌هایی که می‌گیرند همراهی می‌کند. در برخی از داستان‌های این مجموعه مونولوگ‌هایی را می‌بینیم که به زعم من این تکنیک نویسنده برای خواننده جذاب است و می‌تواند خلوت کردن کاراکترها را با خودشان ظاهر می‌شوند و به خواننده شرایط آدم‌ها چندان خوشایند به نظر نمی‌آید، اما همچنان به زندگی امیدوارند و این امر مشخصه بارزی در بسیاری از روایت‌های رضایی است.

امیدوار بودن نقشه سرراست و عنصری روشن برای روایت‌های این کتاب محسوب می‌شود. «... حالا دارم نامه می‌نویسم برای شوهرم. از این نامه‌هایی است که تازه عروس‌ها، مدل عاقل و بالغ‌شان می‌نویسند تا دلبری تامل و دلجویی در آن‌ها باشد...» که چشم شوهرشان می‌افتد پیش. مثلاً در توالی...» آنچه در جای‌جای این داستان‌ها به چشم می‌خورد، عواطف انسانی است. آدم‌ها با تمام حسن‌هایشان عیان و بارز در نقش‌هاشان ظاهر می‌شوند و به خواننده اجازه می‌دهند تا مرد درشان قضاوت کنند. روابط میان آدم‌ها گاهی به واضح و مبرهن، بلکه با استفاده از حرکات بدن و کلامشان نشان داده می‌شود. راوی‌ها در جاهای مختلف و در داستان‌های متفاوت با هم فرق می‌کنند و در برخی از داستان‌ها راوی‌ها دو نفر هستند. زمان داستان‌ها گاهی به حال رفت و برگشتی و فلش‌بک‌هایی بجا و سر موقع، نبض داستان را در دست می‌گیرند. وجود نمادها و نشانه‌ها در روایت‌های کتاب حثای زندگی به خوبی نشان از واقع بودن نویسنده به دنیای تمثیل و نمادشناسی دارد. گم شدن اشیا، مرگ گنجشک، پیدا شدن چیزی... همه و همه این موضوع را به خوبی بیان می‌کند. روایت‌ها گاهی نشان از پیوند خوردن خیال و واقعیت در هم دارند و خواننده را بر سر دوراهی قرار می‌دهد. پارادوکس‌ها بجا و به‌موقع در روایت‌های این کتاب به چشم می‌خورند. گاهی مهر و عشق در نقطه مقابل نفرت می‌آیند. گاهی دوست داشتن و بیزاری در کنار هم قرار می‌گیرند و همین تضادها توانسته به جذابیت روایت‌ها بیفزاید. ... می‌خواستم خیالش را از سرم بیرون کنم، نمی‌شد. یاد به دلم می‌آفتاد فکرش بیاید بیدته به سرم. یک چیزی به دلم می‌آمد که غنچ می‌رفت آن ته‌هایش وقتی خال پیشانی‌اش می‌آمد جلوی چشم‌هام. از همان اول که دیدمش اسمش را برای خودم گذاشتم. لیلارا شبیه هم بود. لیلارا...» در تمام داستان‌های این مجموعه با موقعیت‌هایی چون قرار گرفتن روبه‌روی رقیب، دوراهی‌های سخت و جانکاه، فراز و نشیب‌های صعب‌العبور و در این بین انسانیت‌هایی که مانع بروز خیلی از اتفاقات می‌شوند مواجه هستیم. در برخی از روایت‌ها پایان‌بندی داستان‌ها سرراست‌تر از آن چیزی است که خواننده را به چالش بکشاند و او را گیج و میوهوت کند، اما مطمئناً این موضوع چیزی از تعلیق داستان‌ها کم نکرده است.



غلامحسین سالمی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

نویسنده ایرانی هنوز ملوک‌الطوایفی فکر می‌کند



نویسنده‌های ما فقط درباره

محدوده زندگی و بالیدن

خودشان مطلب می‌نویسند و

کمتر مسافرت می‌کنند

◀ در مقام مترجم که به ادبیات مدرن دنیا و خصوصاً ژاپن اشراف کامل دارد بد بفر ما مید نقش مرزهای جغرافیایی و شرایط اقلیمی در پیدایش و پایش ادبیات و در مقیاسی وسیع تر هنر چیست و چرا؟

ادبیات زبان مشترک تمامی مردم جهان است و ترجمه، پلی‌ست که کشورها و مردم سرزمین‌های گوناگون را به یکدیگر وصل می‌کند. هم از این راه است (ترجمه) که همگان با آداب و سنن دیگر کشورها آشنا می‌شوند. اگر چه کتابخوان‌های دیگر کشورها از سال‌هایی نه‌چندان دور با آثار نوشتاری و قصه‌های نوشته شده توسط مانایاد دکتر غلامحسین ساعدی، زنده‌یاد احمد محمود، مانایاد دکتر رضا برهنی، نویسنده از زشمند حضرت محمود جان دولت‌آبادی، جناب جمال (خان) میرصادقی و شادروان اسمعیل قسیمی و چندین و چند تن از عزیزان نویسنده دیگر آشنا شده‌اند و آن‌ها را می‌شناسند. حتی برخی از این گرامیان، کاندیدای جایزه نوبل ادبیات هم بوده‌اند. توجه داشته باشید که هنوز آثار شادروان صادق هدایت و شادروان بزرگ علوی زنده‌یاد جمال‌زاده، بخش اعظمی از کتاب‌های پر فروش ادبیات فارسی را در ایران تشکیل می‌دهند. علاوه بر عزیزانی که نام بردم، نویسندگان از زنده و از زشمند دیگری هستند که آثارشان به زبان‌های دیگر هم ترجمه و چاپ شده و مورد استقبال خارجی‌ها قرار گرفته است؛ مثل سرکار خانم پاریسی پور و سرکار خانم روانی پور. باید بگویم که یکی از علل عقب‌ماندن ادبیات ایران، کمبود مخاطب فارسی زبان است. ببینید؛ تقریباً تمام اروپا و بخش اعظم آفریقا به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی صحبت می‌کنند. حال آن که زبان فارسی فقط به بخشی از آسیا محدود می‌شود. در بخشی از اروپا تمامی سرزمین‌های آمریکای لاتین به زبان اسپانیولی می‌خوانند و می‌نویسند و حرف می‌زنند. از سوی دیگر، در اروپا و آمریکا ناشران کسانی را در خدمت دارند که آثار نویسندگان کشورهای خارجی را شناسایی می‌کنند و به زبان انگلیسی یا فرانسوی برمی‌گردانند و به دنیا معرفی می‌کنند. در ژاپن، هیچ مانعی از نظر ممیزی برای نویسنده‌ها نیست و نویسنده آزاد است هر آنچه می‌خواهد، بنویسد. توجه بفرمایید که ژاپن، به‌رغم محدود بودن، محدوده جغرافیایی‌اش، چندین نویسنده برنده جایزه ادبی نوبل دارد؛ یاسوناری کاواбата، کنزا بورو اوتو، و ایشی گورو. یوکیو می‌شیمایا کاندیدای نوبل شد که دو بار به دلایل سیاسی جایزه را به نویسنده‌گان روسی یعنی الکساندر سولژنتسین و میخائیل شولوخوف دادند و با سوم، کاواباتا برنده شد. جالب آن که هیات داوران بر این باور بودند که می‌شیمایا جوان است و فرصت دارد در آینده این جایزه را ببرد. در ایران هم همینطور است و هیچ خط قرمزی وجود ندارد. اما در ایران ما، نویسنده باید از هزار توهانی ممیزی عبور کند؛ درباره خیلی از مسائل نشر نوشت و تمام واژه‌ها باید تمیز باشند؛ چاره کار این است که می‌بایست ممیزی به هر شکلی که هست، از بالای سر ادبیات و فرهنگ برداشته شود. دیگر اینکه باید هیأتی منتخب از وزارت ارشاد همراه با گروهی از اعضای کانون نویسندگان ایران بنشینند دور هم و آثار نویسندگان را به زبان انگلیسی، فرانسوی، اسپانیولی، آلمانی، ایتالیایی و خلاصه همه زبان‌ها برگردانند و در دنیا پخش کنند تا آثار ایرانی‌ها در دنیا شناسانده شود. آن وقت جماعت کتابخوان دنیا خواهند دید که چه کارهای قوی و محکمی توسط نویسنده‌های ایرانی نوشته شده است.

است و جز تعدادی از دوستان، دیگران به «ساختن» شعر مشغول‌اند و البته رونویسی از کار شاعران پیش‌تر از خودشان. برخی از عزیزان مجله‌های فردوسی، نگین و... قبل از سال ۵۷ را بر می‌دارند و به نسخه برداری از شعرهای چاپ‌شده در آن‌ها می‌پردازند و شعرها را به نام خودشان در مجله‌های جدول و جاهای دیگر مثل فضای مجازی نشر می‌دهند. من سچ سفر نشان را گرفته‌ام، بله، حکایتی‌ست این سخن بگنار تا وقت دیگر.

◀ چه مؤلفه‌هایی را در عقب‌افتادگی امروز ادبیات داستانی از تجربه مدرنیته، موثرتر می‌دانید و راهکارهای برون‌رفت از این شرایط چیست؟

مشکل اساسی در عقب‌افتادگی امروز ادبیات داستانی (البته به‌قول جنابعالی) این است که نویسنده ایرانی مدرنیته را تجربه نکرده و به جرأت می‌گویم که هنوز ملوک‌الطوایفی فکر می‌کند. فلان نویسنده فقط درباره روستای محل زندگی خودش می‌نویسد و کاری ندارد که دنیا چه سبک و سیاقی را تجربه می‌کند. اگر دقت کرده باشید؛ نویسنده‌های ما فقط درباره محدوده زندگی و بالیدن خودشان در آن شهر یا روستا، مطلب می‌نویسند. از سوی دیگر متأسفانه نویسنده‌های ما کمتر مسافرت می‌کنند و با آداب و سنن جاهای دیگر (خواه کشورهای دیگر و یا حتی شهرهای نزدیک ولایت خودشان) آشنا نیستند. توجه بفرمایید؛ آنست همینگوی برای نوشتن «پیرمرد و دریا» به کوبا رفت و آن داستان جذاب را آنجا نوشت. شوربختانه کمتر دیده شده که نویسنده ایرانی زبانی غیر از فارسی بلدند که بتوانند با خواندن کتاب‌ها به زبان اصلی، با تجربه‌های دیگران و شیوه‌های نگارش مدرن آشنا شود. به نظر من برای برون‌رفت از این تنگناها می‌بایست مطالعه کرد و مطالعه کرد. حتی می‌توان به کتاب‌های ترجمه شده از زبان‌های دیگر روی آورد و باید شیوه‌های گوناگون نگارش را آزمود و دل به کار داد.

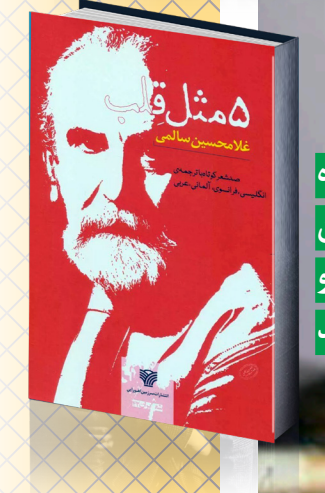
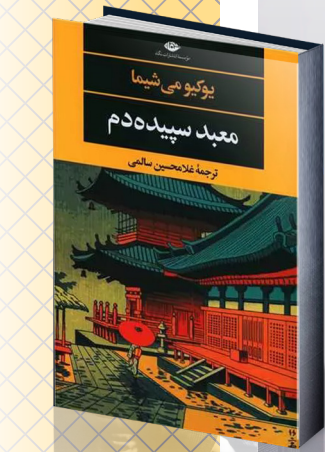


کمتر دیده شده که نویسنده ایرانی زبانی غیر از فارسی بلداند که بتوانند با شیوه نگارش مدرن آشنا شود

معرفی کتاب

خاطرات اورهان پاموک

«خاطرات و کوه‌های دور» گزیده‌هایی است از دفاتر خاطرات اورهان پاموک از سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۱ که از سوی نشر هونار روانه بازار کتاب شده است. پاموک ابتدا می‌خواست نقاشی شود اما سپس تصمیم گرفت رمان بنویسد. او بنا به عادت و علاقه، نقاشی و متن را به هم آمیخته و در دفتر خاطراتش هم مطلب نوشته و هم نقاشی کشیده است؛ ظاهراً وی عادت دارد که هر سال چندتاایی از این دفاتر را بر کند و بنویسد و در آنها نقاشی بکشد. این کتاب جنبه‌های گوناگون زندگی روزمره پاموک، رؤیاهای و تجربیات حیرت‌انگیزی را که برای خوانندگانش ناشناخته است عیان کرده و به



◀ شما از دغدغه‌مندان زبان بوده و هستید و در مصاحبه‌های قبلی تان نیز شرح کامل و مبسوطی بر آن داشته‌اید. پرسش من این است که لغزش‌های زبانی در ادبیات امروزین ما قربانی کدام پارامترهای ادبی است و اساساً برای نجات آن چه اقداماتی ضروری تر به نظر می‌رسد؟

در چهار گوشه جهان، موسسه‌های انتشاراتی از همکاری ویراستاران سود می‌برند یعنی برای هر موضوعی، ویراستارانند. مثلاً برای تاریخ، موزیک، جغرافی، علوم اجتماعی و... رشته‌های دیگر. وقتی نویسنده‌ای تازه کار کتابش را به موسسه انتشاراتی می‌دهد، کتاب در اختیار ویراستاران آن رشته قرار می‌گیرد و اگر ویراستار آن را تایید کرد، چاپ می‌شود. خواننده‌ها که نویسنده را نمی‌شناسند، با دیدن اسم ویراستار در کنار نام نویسنده روی جلد کتاب، به خود می‌گویند حتماً نویسنده حرفی برای گفتن داشته که این ویراستار کار ویراستار کتاب او را تقبل کرده است. متأسفانه در ایران از این قضیه خبری نیست و ناشران عزیز، کمتر به ویرایش کتاب‌هایشان می‌اندیشند. در نتیجه کتاب پر از غلط‌های دستوری چاپ می‌شود و به‌بازار می‌آید. اصل قضیه این است وقتی مترجم‌های عزیز ما می‌خوانند کتاب را ترجمه کنند، تقریباً هیچ وقت توجه نمی‌کنند که اصل این کتاب از چه زبانی آمده است. مثلاً شادروان قاضی، مترجم گرامی ما، کتاب «دون کیخوته» اثر سروانتس را به نام «دن کیخوت» ترجمه کرده؛ چون داستان از زبان فرانسوی برگردانده شده و این شاهکار فرانسوی‌هاست! حالا اگر شما در اسپانیا کسی بفرساید که دن کیخوت کی است، طرف می‌گوید ما چنین کسی نداریم! یا مثلاً در یانورد بزرگ پر تعالی اسمش «هاگلان» است که به غلط «مازولان» و اسم پادشاه سابق اسپانیا دون خوان کارلوس بود که او می‌گفتند دون ژوان کارلوس. تمام این نام‌ها توسط فرانسوی‌ها عوض شده، حتی به ایالات متحده آمریکا می‌گویند «نازانونی»، «نازانونی»، خوب؛ مترجم باید توجه داشته باشد که نام اصلی را بنویسد. نام‌های میشل، مایکل، میخائیل، میخائیل و میگوئل همه یکی‌ست؛ ولی هیچ پدر روسی اسم پسرشان را میشل نمی‌گذارند، یا هیچ پدر و مادر فرانسوی اسم پسرشان را میگوئل یا میخائیل نمی‌گذارند. باید به این نکته‌ها توجه کرد. نکته اصلی این است که مترجم ما باید زبان فارسی را خوب بلدند و یادش باشد که ننویسد «گزارشات» یا «گرایشات» یا «پیشنهادات»؛ چون هر سه این واژه‌ها فارسی هستند و یا «ث» جمع بسته نمی‌شوند، و حتماً باید نوشت گزارش‌ها، گرایش‌ها و پیشنهادها. نباید نوشت «ناچاراً» «برعلیه»، «شونات» و «کسورات» و یا «هدورات»؛ بلکه باید نوشت «بناچار یا از سر ناچار، علیه (نه برعلیه) و شتون، کسور یا نتور؛ چون این واژه‌ها یک با جمع شده و جمع دوباره آن‌ها غلط است. مثلاً جمله «تمام پنجره‌ها باز بودند» یا «تمام کفش‌ها مشکلی بودند» غلط است؛ تمام پنجره‌ها باز بود و تمام کفش‌ها مشکلی بود صحیح است. ادبیات امروزین ما قربانی شناخته‌نشدن زبان معیار در جامعه است. متأسفانه رسانه‌های نوشتاری، دیداری و شنیداری هم به آن کم‌توجهی (و شاید بتوان گفت بی‌توجهی) می‌کنند. من بر این باورم که اگر دوستان مترجم زبان فارسی را خوب بدانند، می‌توانند با استفاده از فرهنگ حبیب، هر کتابی را ترجمه کنند؛ به‌شرط آن که به‌جای خط‌کشی عابر پیاده، نویسنده گورخر و به درنا نگویند چر تقبل! برای نجات ادبیات امروزین ما، این قربانی مظلوم، بهترین راه فرگیری دستور زبان فارسی و استفاده صحیح از واژه‌هاست و بس!



پژوهش‌های مربوط به آن می‌رسد زیرا ناگاهی معرفی درباره حدود و ثغور دانش تاریخ و نیز توانایی‌ها و قابلیت‌های علمی این رشته، میدان را برای ورود معارف دیگر در مطالعات تاریخی و به‌بیراهه کشاندن آن فراهم می‌کند. کتاب «مورخان و امر قدسی» در ۲۶۸ صفحه، به قیمت ۱۳۰ هزار تومان، با شمارگان ۳۰۰ نسخه به چاپ رسید.

مورخان و امر قدسی

کتاب «مورخان و امر قدسی» مجموعه مقالاتی با قلم حسن حضرتی، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران است که به کوشش فاطمه بختیاری جمع‌آوری، آماده‌سازی و تدوین شده است. این اثر مشتمل بر ۱۱ فصل به نام‌های «پیشینه ادبیات موضوع»، «مورخان و امر قدسی»، «تاریخ و کلام در اهل بیت‌نگاری شیعیان امامی (از آغاز تا قرن هفتم ه.ق)»، «در باب مهم‌ترین وظیفه‌رشته‌های مورخان»، «تأثیر مطالعات تاریخی بر الهیات»، «نقد تاریخی گزارش این خلدون از رویداد عاشورا»، «تاریخ و دین در عصر جدید»، «ابن فندق و تاریخ‌شناسی»،

مخاطبانش کمک می‌کند تا نویسنده مشهور جهان را بهتر بشناسند. اورهان پاموک، ۱۴ سال است که هر روز در دفترچه‌های کوچک یادداشت برداری می‌کند و نقاشی می‌کند. پاموک از زندگی روزمره، تحولات جاری، احساسات و مشکلات رمان‌هایی که می‌نویسد صحبت می‌کند و درباره آنها بحث می‌کند. گاهی با قهرمانان رمان صحبت می‌کند، گاهی از رؤیا یا سفر می‌گوید و گاهی در مورد منظره‌نگاری یا خوشبختی حدس می‌زند. پاموک، ماه‌ها یا حتی سال‌ها بعد، رنگ‌ها و کلمات جدیدی را به یک عکس یا متن در یک صفحه اضافه می‌کند. بنابراین، صفحات دفتر چه یادداشت

